تصویری از مادر و پدر شهیدان علی و محسن قطب‌الدینی بهرمان

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهیدان علی و محسن قطب‌الدینی بهرمان از شهدای دفاع مقدس کرمان

خوشحالم که اسلحه بچه‌ها روی زمین نماند

■ صغری خیل فرهنگ

در سفر به کرمان به بهرمان رفتیم. همسر یکی از شهدا همراهی‌مان کرد و ما را به منزل شهدای بهرمان رساند؛ شهید علی و محسن بهرمان. قرار بر همکلامی که می‌شود، گفته‌های پدر و شنیده‌های ما از شهید علی بیشتر از محسن است. پدر با لبخند مهربانش می‌گوید: «وقت روایت از شهدای خانه، حرف‌هایم از علی بیشتر است. علی بزرگ‌تر بود و زمان انقلاب فعالیت بیشتری داشت. از طرفی خاطراتی که دوستان علی برای ما روایت می‌کردند، بیشتر بود و بالطبع من هم بیشتر در مورد علی می‌گفتم که یکی از اهالی گفت شب خواب محسن را دیده‌ام. گفته بود: «به بابا بگویید من هم در جبهه خیلی کار کردم، اما شما همیشه از علی تعریف می‌کنید.» می‌خندد و روایت‌هایش را ادامه می‌دهد. محمد قطب‌الدینی بهرمان، ۸۹ سال دارد. مهربان و دوست‌داشتنی، کنار مادر شهیدان ساعاتی را میزبان ما می‌شوند و ماحصلش همین سطوری است که پیش‌رو دارید.

■ **رزق حلال و عاقبت بخیری**

محمد قطب‌الدینی بهرمان، بازنشسته است و سال‌ها پیش از این به کشاورزی مشغول بود. می‌گوید: «من ۱۰ فرزند داشتم که علی و محسن در جنگ به شهادت رسیدند و در حال حاضر چهار پسر و چهار دختر دارم. همه پسرها تا فوق لیسانس درس خواندند و دخترهایم بیشتر خانه‌دار هستند و تا دیپلم و فوق لیسانس تحصیل کرده‌اند. از بین پسرها در کنار علی و محسن، حسن و حسین هم راهی میدان جهاد شدند، اما مدال شهادت نصیب علی و محسن شد و آنها آسمانی شدند.

از همان دوران روی رزق حلالی که به خانه می‌آوردم، تأکید زیادی داشتم. گاهی با خود می‌گویم شاید شهادت بچه‌ها تأثیر همان رزق حلال باشد.»

■ **بهرمان کرمان و انقلاب**

پدر شهید به دوران انقلاب اشاره می‌کند، او از بهرمان که مأمن روحانیت بود تا محافظت از بیت روحانیت در مشهد می‌گوید: «از زمانی که دست چپ و راست خود را شناختیم به دستورات اسلام مقید و پایبند بودیم. بهرمان از قدیم مأمن روحانیت بومی و غیر بومی بود. اینجا زادگاه شخصیت‌هایی چون هاشمی رفسنجانی، شیخ محمد هاشمیان و شیخ حسین هاشمیان بود. از این رو ما آشنایی زیادی با اسلام و روحانیت داشتیم. روشنگری روحانیت مذکور برای خطر مذاهب انحرافی و ساخته دست غرب یا شرق باعث شد از دهه ۱۳۳۰ وارد فعالیت‌های سیاسی شویم. تقید به اعمالی چون خمس و زکات و سایر دستورات دینی از همان اوان جوانی جزء زندگی ما بود.

وقتی مبارزات امام خمینی (ره) شروع شد، ما در مشهد به حفاظت از بیت روحانیت پرداختیم و در جلسات سخنرانی‌هایشان شرکت می‌کردیم. وقتی از مشهد برمی‌گشتیم، در واقعه دستگیری و تبعید امام، در سال ۱۳۴۲ شاهد حضور و فعالیت مردم در دفاع از امام و آرمان‌های انقلاب بودیم و تا مرز شهادت هم پیش رفتیم ولی توفیق شهادت نداشتیم. با شروع فعالیت‌های انقلابی و مردمی در دهه ۵۰ تقریباً همیشه در صفوف اول مبارزان و جلودار انقلابیون بودیم و در هر تظاهراتی که مقدور بود، در شهرهای شهربابک انار رفسنجان و تمام روستاهای نوق و کشکوئیه شرکت می‌کردیم.»

پیکر شهید علی قطب‌الدینی بهرمان

■ **از پرتاب سنگ تا نابودی مظاهر فساد**

او خاطراتی را از فعالیت انقلابی فرزندان شهیدش علی و محسن روایت می‌کند و می‌گوید: «علی از همان دوران نوجوانی به دلیل شجاعت زیاد و تیزهوشی‌اش وارد گروه‌های انقلابی شد.

او بسیار شجاع بود. زمانی که طرفداران شاه برای ترساندن انقلابیون به کانون مبارزات منطقه نوق که در بهرمان بود، آمدند و یکی از آنها به امام خمینی (ره) توهین کرد، علی در حالی که ۱۵ سال داشت، به سر فرد توهین کننده، سنگ پرتاب کرد و پا به فرار گذاشت. در این ماجرا او تحت تعقیب نیروهای ساواک قرار گرفت اما به لطف خدا، آنها موفق به دستگیری علی نشدند.

علی نترس بود، وقتی عوامل شاه، اموال مردم را به تاراج می‌بردند و گاهی آنها را به آتش می‌کشیدند، به کمک مردم می‌شتافت و آتش‌ها را خاموش می‌کرد. علی اولین کسی بود که از مجسمه شاه بالا رفت و زنجیر را به گردن مجسمه انداخت تا آن را به زیر بکشد و بشکند. این در حالی بود که هر لحظه احتمال داشت مورد اصابت گلوله مأموران امنیتی قرار بگیرد.

یکی دیگر از فعالیت‌های برجسته و مهم علی این بود که تلاش می‌کرد همراه دیگر دوستان انقلابی‌اش مظاهر فساد زمان شاه از جمله عرق فروشی‌ها و غیره را از بین ببرد.»

پدر شهید در ادامه از اقدامات انقلابی فرزندش محسن هم یاد می‌کند: «محسن نیز همچون علی و بقیه اعضای خانواده در وقایع انقلاب حضور داشت اما از آنجایی که سه سال از علی کوچک‌تر بود، فعالیت کمتری نسبت به علی داشت.»

■ **جانبازی در جبهه**

حالا وقت روایت از اولین رزمنده خانواده است. پدر شهیدان می‌گوید: «علی ۱۷ سال داشت که اواخر خرداد و اوایل تابستان ۱۳۶۰ به جبهه‌های جنوب اعزام شد. او کمی بعد از حضورش در منطقه کرخه نور از ناحیه بازو به شدت زخمی شد. همه تلاش علی این بود که اطرافیان متوجه مجروحیتش نشوند. او به دلیل مجروحیت، مدتی را در پشت جبهه گذراند تا پاییز سال ۱۳۶۰. با فرا رسیدن پاییز او بار دیگر به جبهه اعزام شد و در عملیات طریق القدس در تاریخ ۹ آذر ۱۳۶۰ به شهادت رسید. در مجموع علی به مدت پنج ماه در جبهه حضور داشت تا به افتخار شهادت نائل آمد. در شب شهادت علی، مادرش خوابی دید. او به من گفت یکی از بچه‌ها شهید شده. خواب دیدن‌ها ادامه داشت تا خبر شهادت علی را همراه با پیکر خونینش برای ما آوردند.

با شهادت علی، نوع برخورد مردم با ما خیلی فرق کرد. آنها ما را بسیار تکریم می‌کردند. ما همه این رفتارها را پای محبت و انقلابی بودن مردم می‌گذاشتیم. روزی که خبر شهادت علی را متوجه شدیم، روز اعزام بسیاری از اقوام بود. آنها با چشمانی اشکبار به خانه ما آمدند و با ما وداع کردند. خوشحال بودم که اسلحه بچه‌ها هیچ‌گاه روی زمین نماند.»

■ **علی، حیدر!**

پدر شهید به خلقیات فرزندش شهید علی قطب‌الدینی اشاره می‌کند و می‌گوید: «علی دومین فرزند خانواده بود. نترس، شجاع، از خود گذشته، ساده زیست، شوخ طبع و بسیار اهل رعایت صله رحم. دوستدار بچه‌های یتیم بود. خیلی به درس علاقه داشت. یادم است خیلی تندنویس و خوش خط بود. این خصلت تند کار کردنش باعث شده بود در انجام دیگر کارها هم سرعت بالایی داشته باشد. در همه امور خدا را در نظر داشت و فقط از خدا می‌ترسید.

ما به دلیل فعالیت‌های او، از همان دوران انقلاب انتظار شهادتش را داشتیم.

قبل از شهادت علی، پسرخاله‌اش محمود یوسفیان به شهادت رسید. شهادت محمود ما را برای شنیدن خبر شهادت بچه‌ها آماده کرد. از طرفی ما بچه‌ها را امانت خداوند می‌دانستیم و باقی خانواده‌ها را به صبر و استقامت سفارش می‌کردیم. پس شایسته اینچنین بود که خودمان الگوی دیگران باشیم. زمانی که علی پا به میدان جهاد گذاشت ۱۷ سال داشت. او تنها یک دانش‌آموز بود، اما بر خود واجب دانست سلاح به دست بگیرد و از دین و کشورش دفاع کند.

ما اهل خوشگذرانی و راحت طلبی نبودیم. نه خودمان و نه بچه‌ها، برای همین شرایط سخت برای ما قابل پذیرش بود. جهاد فی سبیل الله که با سختی همراه بود را وظیفه و تکلیف الهی می‌دانستیم.

علی به دلیل رشادت‌ها و ازخودگذشتگی‌هایی که در منطقه کرخه نور از خود نشان می‌دهد به حیدر مشهور می‌شود. همرزمانش خاطره‌ای از علی روایت کردند و گفتند علی در سنگر کمین بود، وقتی یکی از رفقایش زخمی شد، علی او را به دوش کشید و سینه خیز تا خط خودی آورد. چنین ایثاری از جوانان ۱۷ ساله ما در جنگ بسیار دیده می‌شد.

علی در تک دشمن برای بازپس‌گیری بستان در عملیات طریق القدس به شهادت رسید و سه روز بعد در بهرمان در جوار مرقد مطهر امامزاده ابراهیم(ع) به خاک سپرده شد. آن روز را به یاد دارم. روز وداع با علی را؛ همان روزی که همسرم (مادر شهدا) در میان قبر علی دراز کشید و بعد از ناله و ندبه، خودش همراه یکی از بستگان، فرزندش علی را دفن کرد. او در قبر با فرزندش وداع کرد. همسرم رسالت زینبی خود را با سخنرانی در میان مردم به پایان رساند. او به مردم روحیه داد و از شهادت و عاقبت بخیری این مسیر گفت.»

> همزمان با اعزام دوم علی، محسن هم به جبهه اعزام شد. علی پیش از شهادتش با محسن دیداری تازه می‌کند و می‌گوید با شهادت من جبهه را ترک نکنی! وقتی علی به شهادت می‌رسد محسن دوستان و همرزمانش را به صبر دعوت می‌کند و تا پایان مأموریتش در جبهه می‌ماند

شهید علی قطب‌الدینی

> محسن قبل از شهادت به مادرش گفته بود دلم می‌خواهد شهید مفقودالاثر باشم تا با خانواده‌های دوستان مفقودالاثر من همدردی کنید. محسن همانطور که خودش دوست داشت، در عملیات والفجر ۳ در منطقه مهران به شهادت رسید و پس از ۱۶ سال مفقودالاثری، بعد از پیدا شدن پیکر همه دوستانش، تفحص و شناسایی شد

شهید محسن قطب‌الدینی

■ **گویی که جانم می‌رود**

وداع آخر علی هنوز در یاد بزرگمرد قطب‌الدینی مانده است: «علی معمولاً اهل گریه و اشک ریختن نبود. فقط آخرین مرتبه‌ای که می‌خواست به جبهه برود به گونه‌ای خداحافظی کرد که فهمیدیم این بار دیگر برگشتنی در کار نیست. صبح سرد پاییزی بود. دو طرف اجاق شلغم بار گذاشته و نشسته بودیم. علی می‌خواست برود. همیشه از دور دستی تکان می‌داد و می‌گفت خداحافظ، اما این بار دست گذاشت روی دوش من و مادرش و نگذاشت بلند شویم. اشک از گوشه چشم‌های من و مادرش جاری شد. بعد عکس سه درچهاری را به ما داد و گفت وقتی آمدند و از شما عکس خواستند به آنها بدهید. همین عکس بعدها شد عکس شهادتش. علی رفت و گویی جان ما با او رفت...»

■ **خانه ابدی علی**

پدر شهید می‌گوید: «موتوری داشتیم که علی با آن به خیلی‌ها کمک می‌کرد از جمله یکی از اقوام که نابینا بود. بنده خدا بعد از شهادت علی تعریف می‌کرد روزی علی ما را جایی برد. حرف از ازدواج و تأهل و ساخت خانه شد، به نزدیک محلی که حالا مزار علی است، رسیدیم، علی گفت من اینجا خانه درست می‌کنم.

حق هم داشت. علی خانه ابدی‌اش را همانجا ساخت.»

■ **بینش سیاسی محسن**

حالا دیگر فرصت گفتن از شهید دوم خانه است؛ شهید محسن قطب‌الدینی. روحیه با صلابت پدر کار گفت‌وگو را برای ما تسهیل کرده است. او می‌گوید: «پسرم محسن متولد سال ۴۵، سومین فرزند و پسر دوم خانواده بود. او از علی قد بلندتر بود و خلقیات تقریباً متفاوتی با علی داشت. محسن بیشتر اهل مطالعه بود و کتاب‌های مذهبی زیادی داشت. بینش سیاسی خوبی داشت. محسن با وجود سن کم قبل از رسیدن بنی صدر به رئیس‌جمهوری می‌گفت این بنده خدا برای ریاست جمهوری مناسب نیست. پسرم اهل پژوهش بود. او بعد از پایان دوران راهنمایی به حوزه علمیه رفت و مدتی به تحصیل مشغول شد. در برگشت از جبهه به حوزه علمیه سر می‌زد و می‌گفت درصد شهدای روحانی از سایر اقشار بیشتر است.

محسن بسیار یتیم‌نواز بود. همیشه سعی می‌کرد به کسانی که از لحاظ مالی در سختی و تنگنا هستند، کمک کند.»

■ **جبهه را ترک نکنی!**

پدر شهید در ادامه می‌گوید: «همزمان با اعزام دوم علی، محسن هم به جبهه اعزام شد. این در حالی بود که قبلاً در جهاد سازندگی خدمت می‌کرد.

علی پیش از شهادتش با محسن دیداری تازه می‌کند و می‌گوید با شهادت من، جبهه را ترک نکنی! وقتی علی به شهادت می‌رسد محسن دوستان و همرزمانش را به صبر دعوت می‌کند و تا پایان مأموریتش در جبهه می‌ماند. وقتی هم که به خاطر تصادف ما برگشت، زیاد نماند. آنقدر دلتنگ جبهه بود که خیلی زود برگشت. علی ساخت خانه‌ای را شروع کرد و محسن آن را ادامه داد. بعد گفت من به خانه احتیاجی ندارم. خانه مرا بفروشید و برای خودتان ماشین بخرید و بقیه‌اش را بدهید من با خودم ببرم برای جبهه‌ها خرج کنم. جبهه نیاز دارد. وقت رفتن به جبهه هم پول‌هایی را که به او می‌دادیم به همرزمانش می‌داد و هیچ‌گاه در فکر پس گرفتن طلب خود نبود.»

■ **ترکش به یادگار مانده از فتح**

او در ادامه به جانبازی و شهادت محسن اشاره و خاطرنشان می‌کند: «محسن در عملیات فتح‌المبین زخمی شد. وقتی به او می‌گفتیم ترکش‌ها را از دستت در بیاور می‌گفت اینها باید به یادگار برایم بماند. بارها به جبهه اعزام شد و در جاهای مختلف خدمت کرد. مدتی در زرهی لشکر، واحدهای رزمی و تبلیغات حضور داشت. محسن دوسال در جبهه خدمت کرد.»

■ **مفقودالاثر شد**

قبل از شهادت به مادرش گفته بود دلم می‌خواهد شهید مفقودالاثر باشم تا با خانواده‌های دوستان مفقودالاثر من همدردی کنید. محسن همانطور که خودش دوست داشت، در عملیات والفجر ۳ در منطقه مهران به شهادت رسید و پس از ۱۶ سال مفقودالاثری، بعد از پیدا شدن پیکر همه دوستانش، تفحص و شناسایی شد.

■ **و گاهی شیرین می‌شود**

و سخن پایانی اینکه از دست دادن جگرگوشه‌ها سخت و جانکاه است، ولی وقتی پای دین و انجام تکلیف و پس دادن امانت می‌رسد از درد و رنج‌ها کاسته و گاهی برای انسان شیرین می‌شود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۱۳۱

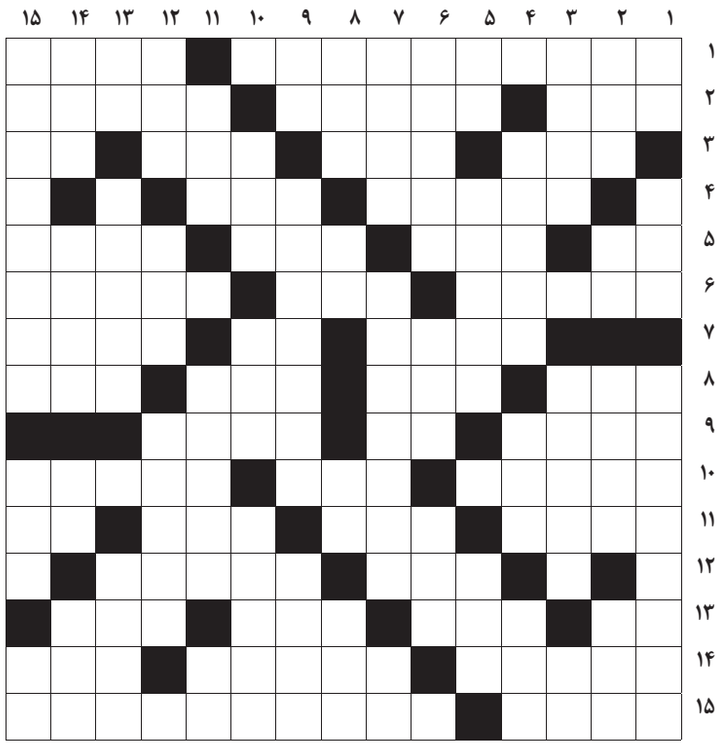

از راست به چپ

■ ۱ - پایتخت اروگوئه - قابله ■ ۲ - رنگ بخشش - سدی در خوزستان - دریچه اطمینان ■ ۳ - درخت قالی - نسخه تدوین نشده فیلم - قرن باباطاهر - انبار کشتی ■ ۴ - ابزار سوارکاران - امتحان ■ ۵ - خار سر دیوار - شهری در استان فارس - اردوگاه - پارچه ابریشمی ■ ۶ - ابر و سحاب - پشت سر - رئیس‌جمهور پیشین افغانستان ■ ۷ - رود مرزی چین و کره شمالی - حمله نظامی - فصل ■ ۸ - واحد کله‌پاچه - راه آذری - بیماری مرگا مرگی حیوانات - حیله ■ ۹ - کاشتن اندیشه در مغز دیگران - بخیه درشت - صحرایی در مصر که در اشغال صهیونیست‌هاست ■ ۱۰ - گیاه خار شتر - پدربزرگ انسان‌ها - اولتیماتوم ■ ۱۱ - ناگوار - ریسمان ضخیم - پول پرو - خسیس ■ ۱۲ - مظهر استواری در طبیعت - ماه ژوییه ■ ۱۳ - بچه می‌زند - مرتجع فلزی - از رژه می‌بینند - گِل ■ ۱۴ - قند سفید - رادار زیردریایی - کاخ زمستانی ■ ۱۵ - اندازه لباس - مکتب سرمایه‌داری

از بالا به پایین

■ ۱ - به اندازه - از ارکان نماز - فارماکولوژیست ■ ۲ - دعای زیرلب - به دنیاآوردن - پوست حیوان را می‌کند - نخستین مسجد ساخته شده در اسلام ■ ۳ - سخن‌چین - گاهنامه - شلوار جین ■ ۴ - گوشه‌ای در دستگاه افشاری - مرد بی‌زن - رستگاری ■ ۵ - اراده - رودی در استرالیا - زاویه ■ ۶ - ریختن پول به حساب - شتر بارکش - هماهنگ ■ ۷ - وارونه زاری - قرارداد مقدماتی - پسوند شباهت ■ ۸ - آبفشان حمام - سطح دست - سرای مهر - غذای رقیق ■ ۹ - پول ژاپن - بیماری درد مفاصل - آدمکش ■ ۱۰ - کاکل مرغ - کوچه و برزن - قطعه موسیقی برای یک یا دو نوازنده ■ ۱۱ - سنت‌ها - خوردن - علامت مفعول ■ ۱۲ - خیزابه - مسکوک نقره - چهارگانه بدن ■ ۱۳ - عکس پا - ساقه زیرزمینی گیاهان - فیلم استیون اسپیلبرگ ■ ۱۴ - واحد سرعت هواپیما - ایالتی در اسپانیا - غذای نذری - ناپاک شرعی ■ ۱۵ - سازنده نخستین بمب اتم - جایگاه قرآن هنگام تلاوت - پایتخت ایتالیا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۳		۸	۹		
			۲			۷		۸
	۴	۶						
					۷	۸		۳
۱	۸							۵
	۵			۲	۴			
۷		۹						
۴		۸		۱			۵	
		۵					۶	

جدول کلمات متقاطع
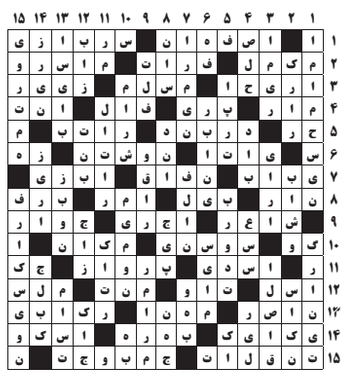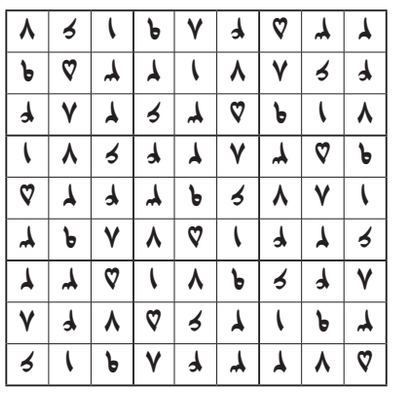
پاسخ جدول شماره ۷۱۳۰